مقاله/ بخش اول



حکایاتی تاریخی از شعائر و عزاداری
در بیان آیت‌الله العظمی شبیری زنجانی مدظله

به‌کوشش: حجت‌الاسلام والمسلمین محمدصادق ابوالحسنی منذر

تاریخ شفاهی، گنجینه‌ای پربهاست که می‌توان از دریچه آن، شعائرمداریِ علما و حوزه‌های علمیّه را به سینه تاریخ سپرد. نوشتار پی‌آمده، حاصل سال‌ها حشر و نشر با حضرت آیت‌الله سیدموسی شبیری زنجانی و ضبط و استخراج خاطرات شعائری ایشان، از خلال سایر مباحث است. بخش قابل توجهی از محتوای این نوشتار، مربوط به سده اخیر حوزه‌های علمیه بوده و برآمده از متن تاریخ حوزه می‌باشد. مقاله حاضر، مجموعه‌ای از گزارش‌های ناب تاریخی است که عمده مطالب آن در مصاحبه مستقیم با آیت‌الله شبیری زنجانی به دست آمده و در روند تدوین کتاب جرعه‌ای از دریا استخراج شده است. بدین وسیله، لطف آقای شعبانی‌مفرد (از تدوین‌کنندگان کتاب جرعه‌ای از دریا) را سپاس می‌گوییم و نظر خوانندگان گرامی را به مجموعه‌ای از ماجراهای جذاب و در عین حال مستند تاریخی جلب می‌کنیم.

• ۱. اهمیت عزاداری

۱-۱. آیت‌الله خویی ﷺ و ثمره روضه خانگی

حاج‌آقا جواد گلپایگانی نقل کردند که مرحوم آقای خویی فرمودند: ما در نجف اشرف در خانه بسیار کوچکی زندگی می‌کردیم. خانمم روضه می‌گرفت و مزاحم مطالعه من بود. من به ایشان گفتم: روضه‌خوانی در منزل مزاحم مطالعه من است. روضه ترک شد؛ ولی مبتلا به چشمدردی شدم که هرچه به دکتر مراجعه کردم، خوب نشد و دکترها از معالجه آن مأیوس شدند. متوسّل شدیم، در عالم خواب به من گفتند: بنا بود شما کور شوید؛ ولی حالا که متوسل شدید، با تربت استشفا کنید. با تربت استشفا کردم، چشمم خوب شد.

۱-۲. نقش روضه‌خوان‌ها در دین‌مداری مردم

مرحوم حاج‌آقا رضا زنجانی می‌گفت: اخیراً من دارم با روضه‌خوان‌ها آشتی می‌کنم. روضه‌خوان‌ها به همه خانه‌ها رفته‌اند و سبب شده‌اند که دین در همه جای کشور منتشر شود و اگر آن‌ها نباشند، در خیلی از جاها از دین خبری نخواهد بود. روضه‌خوان‌ها چه قصد قربت داشته باشند، چه نداشته باشند، این اثر خارجی را دارد و باید از این جهت تأیید شوند.

مرحوم حاج‌آقا رضا می‌گفت: بارها وقتی من به بالای شهر تهران می‌رفتم، بچه‌هایی که در حال بازی بودند، می‌گفتند: آقا روضه‌خوان آمد! آقا روضه‌خوان آمد! با اینکه حاج‌آقا رضا روضه‌خوان نبود، ولی مردم، معمّم را به‌عنوان روضه‌خوان می‌شناسند. در اهمیت روضه‌خوانی همین بس که رضاخان وقتی می‌خواست جلوی دین را بگیرد و ایران را به سمت غرب سوق دهد، اوّل روضه‌خوانی را قدغن کرد و جلوی مجالس روضه را گرفت. (جمادی‌الآخره ۱۴۳۳ق)

• ۲. آداب عزاداری

۲-۱. لزوم طهارت در مجلس روضه

آقای خرّازی از یکی از رفقایش به‌نام آقای آشیخ محمدرضا کاردان نقل می‌کرد: روزی احتیاج به غسل پیدا کردم. در منزل آقای میلانی مجلس روضه‌ای برپا بود. با خود گفتم: در مجلس شرکت کنم و بعد از آن بروم غسل کنم. در مجلس شرکت کردم و موقعی که می‌خواستم بیرون بیایم، آقای میلانی آمد و در گوش من گفت: «در این‌جور مجالس افراد باید با طهارت شرکت کنند!» همچنین آقای حاج‌آقا محیی‌الدین انواری- ساکن تهران- از فرد دیگری[1] نقل می‌کرد: منزل آقای میلانی شخصی منبر می‌رفت که من به منبرش خیلی علاقه داشتم. بر من غسل واجب شد و دیدم که اگر بخواهم غسل کنم و بعد به جلسه بروم، آن منبر از دستم می‌رود. غسل‌نکرده با همان حالت جنابت به منزل آقای میلانی رفتم. آقای میلانی کنار در می‌ایستاد و به واردین خوش‌آمد و «مرحمت عالی زیاد» می‌گفت. وقتی از کنار ایشان رد می‌شدم، به من فرمود: «آقا! شئون و احترام روضه حضرت سیدالشهداء ﷺ را باید رعایت کنید».

۲-۲. برگزاری روضه با پول پاک

این قضیه را از آقای حاج سید صدرالدین جزایری شنیدم و ایشان از آقای حاج میرزاعلی محدّث‌زاده رحمه‌الله نقل می‌کرد. من از خود حاج میرزاعلی هم پرسیدم و ایشان همین را نقل کرد، با مختصر تفاوتی. الآن نقل خود حاج میرزاعلی در ذهنم نیست؛ ولی نقل آقای حاج سید صدرالدین از حاج میرزاعلی در ذهنم است. حاج سید صدرالدین می‌گفت: حاج میرزاعلی نقل کرد:

کسی از من برای روضه دهه محرم دعوت کرد. من هم به آن شخص وعده دادم. بعد پدرم را در خواب دیدم و ایشان به من فرمود: شما آنجا نرو، یک پیرزنی از دروازه غار می‌آید و از تو دعوت می‌کند. تو آن را بپذیر. (البته تردید دارم کلمه «دروازه غار» در عبارت حاج شیخ عباس [شیخ عباس قمی، پدر حاج میرزاعلی] بود یا نبود؛ ولی در ذیل داستان هست که آن پیرزن از دروازه غار آمده بود).

آقای حاج میرزاعلی می‌گفت: به پدرم گفتم: چرا نپذیرم، من به آن شخص وعده داده‌ام؟ پدرم گفت: چون پولی که او می‌خواهد به تو بدهد، پول رَبَوی است. گفتم: من وعده را فسخ می‌کنم؛ ولی لابدّ او خواهد پرسید که چرا فسخ می‌کنم. آیا علت فسخ را بگویم؟ پدرم گفت: فعلاً من نمی‌توانم در این مورد چیزی بگویم؛ ولی می‌گویم که آنجا نرو.

حاج میرزاعلی گفت: از خواب بیدار شدم. روز موعد، آن شخص سراغ من آمد و گفت: شما وعده دادید، چرا نمی‌آیید؟ گفتم: نمی‌آیم. آن شخص اصرار کرد که علت چیست؟ سرانجام مجبور شدم استخاره کنم که نکته‌اش را بگویم یا نه؟ استخاره کردم و خوب آمد. گفتم: پدرم امر کرده که نروم و جریان خواب را برای او گفتم. آن شخص شروع به گریه کرد و گفت: من این کاره نبودم؛ ولی این دفعه این کار را کردم و دیگر من توبه کردم. گفتم: این دفعه که من به پدرم قول دادم؛ لذا نمی‌آیم؛ ولی یک وقت دیگر اگر بر توبهات باقی ماندی، می‌آیم.

بعد از آن زنی آمد و مرا برای روضه دعوت کرد. او در دروازه غار - که محلّه فُقراست- منزل محقّری داشت. در آن مجلس چند زن دیگر هم شرکت می‌کردند. من دهه محرّم را آنجا منبر رفتم. شب دهم که روضه تمام شد، آن پیرزن ده‌تا تک تومانی به من داد.

روز عاشورا نزدیک مغرب مشغول وضوگرفتن بودم و می‌خواستم به مسجد بروم. در همان لحظه در ذهنم خطور کرد که این چه توصیه‌ای بود پدرم به من کرد که در مجلس آن پیرزن منبر بروم و روز آخر هم ده تومان به من بدهد؟! وقتی این فکر به ذهنم خطور کرد، در زده شد و زنی آمد و گفت: من یکی از آن‌هایی بودم که پای منبر شما در دروازه غار می‌نشستم. سپس هزار تومان به من داد. در آن زمان هزار تومان پول خیلی زیادی بود.

۲-۳. پرهیز از حرمت‌شکنی در مجلس اهل‌بیت علیهم‌السلام

صاحب تکمله، مرحوم سیدحسن صدر می‌گوید: در اصفهان در منزلی مجلس روضه بود. سید صدرالدین عاملی (م ۱۲۶۳) -جد آقای سید صدرالدین قم- در آن منزل شرکت می‌کند. شاهزاده‌ای که ریشش را تراشیده بود، وارد آن مجلس می‌شود. ایشان ناراحت می‌شود و می‌گوید: مجلس عزای سیدالشهدا ﷺ است و [یک] ریش‌تراش - که [رویه‌اش مطابق با] شعار مجوس است- در مجلس عزای سیدالشهداء ﷺ شرکت کند؟ من می‌ترسم اگر منبری بالای منبر برود و شروع کند به مرثیه، سقف پایین بیاید.[2] ولوله‌ای در جمعیت می‌افتد و کسی هم جرأت نمی‌کند به شاهزاده بگوید که از اینجا برو. سید صدرالدین هم غضب می‌کند و موقعی که غضب می‌کرد، ابروهایش سیخ می‌شد و از حرکت می‌افتاد. ابروهایش سیخ می‌شود و در مردم هم ولوله می‌افتد. صاحب مجلس برای اینکه مجلس خاتمه پیدا کند، به منبری می‌گوید: آقا، الآن برو روضه را شروع کن. روضه‌خوان بالا می‌رود و از همان اوّلش «السلام علیک یا أباعبدالله» را شروع می‌کند. این را که شروع می‌کند، سید صدرالدین از مجلس خارج می‌شود. همین که بیرون مجلس قدم می‌گذارد، سقف پایین می‌آید و کتف خیلی‌ها می‌شکند. (۱۳۸۷/۳/۲۸ ش)

۲-۴. اخلاص و دوری از پیرایه‌های دنیوی

شخصی داستانی درباره یکی از منبری‌های درجه یک تبریز به‌نام«ملاعزیز» برای من نقل کرد. ملاعزیز در تبریز منبری درجه یک زمان ناصرالدین‌شاه و پس از او بود. راوی این داستان شیخ علی‌اکبر ترک، منبری معروف تهران پسر ملاعزیز است. برنامه ملاعزیز برای منبر ماه محرم این‌طور بود که اشخاص هر سال در فاصله بین عید قربان و عید غدیر، به او مراجعه و برای منبر ماه محرم از او وقت می‌گرفتند و او پس از عید غدیر جواب می‌داد و مشخص می‌کرد که کدام دعوت را می‌پذیرد و کدام را رد می‌کند. در یکی از سال‌ها زنی به او مراجعه و درخواست می‌کند که روضه‌ای برایش بخواند. او می‌گوید: من یک تومان که در آن دوران مبلغ زیادی بود، می‌گیرم.



زن می‌گوید: کار من رخت‌شویی است و تمام پس‌انداز من در ماه، ۲۴ شاهی (یک و خمس قران) است. ملاعزیز می‌گوید: همان که گفتم. زن می‌رود و یک پارچه مخمل باارزشی را می‌آورد و به ملاعزیز می‌دهد و او هم قبول می‌کند و روضه‌ای می‌خواند.

افراد به‌طور معمول از روز عید قربان قبل از طلوع آفتاب برای درخواست منبر نزد او می‌رفتند؛ ولی در آن سال کسی تا غروب نمی‌آید. فردا و پس فردا و روزهای دیگر کسی مراجعه نمی‌کند تا اینکه ایام محرم می‌رسد. در اول محرم نوکر ملاعزیز که معمولاً با هم منبر می‌رفتند، برای رفتن به منبر به منزل ایشان می‌آید؛ ولی او نمی‌خواست نوکرش بداند که کسی او را دعوت نکرده است، بعد از آنکه قدری با هم با اسب حرکت می‌کنند، به نوکرش می‌گوید: من حالم مساعد نیست. تو برگرد، من بعداً می‌آیم. وقتی نوکر بر می‌گردد، ملاعزیز به اطراف تبریز می‌رود و موقع شب به یکی از روستاها می‌رسد و سراغ کدخدا می‌رود و به او می‌گوید: به نظرم رسید که نباید فقط در تبریز انجام وظیفه کنم و خوب است به اطراف هم بیایم؛ لذا اینجا آمدم. آنها خوشحال شدند که ملاعزیز برای تبلیغ به روستای آنها آمده و مجلسی برای ایشان ترتیب می‌دهند. آخرشب ملاعزیز را به منزل یکی از متمکنین آن روستا که معمولاً میزبانی مبلغین را به عهده می‌گرفته، راهنمایی می‌کنند؛ ملاعزیز به منزل آن شخص می‌رود و تا آخر دهه مجلس پرشوری برگزار می‌کند. شب عاشورا چوپان‌هایی که گله را بیرون می‌بردند، به‌مناسبت شب عاشورا کارشان را تعطیل می‌کنند و سگ یکی از گله‌ها را که متعلق به صاحب همین خانه بوده، تحویل صاحب‌خانه می‌دهند.

ملاعزیز در نیمه آن شب بیدار می‌شود و برای قضای حاجت بیرون می‌رود. سگ که ملاعزیز برایش غریب بوده، شروع به پارس‌کردن می‌کند و به طرف او می‌آید. ملاعزیز از ترس عقب عقب می‌رود و در تاریکی ناگهان در گودالی سقوط می‌کند. از صدای پارس سگ، عروس صاحب‌خانه بیدار می‌شود و می‌بیند ملاعزیز در گودال افتاده است. دستش را دراز می‌کند تا او را بیرون بیاورد؛ ولی خودش در گودال می‌افتد. شوهر این زن هم بیدار می‌شود و ملاعزیز را بیرون می‌آورد؛ اما آن زن از ترس صدایش درنمی‌آید. ملاعزیز همان موقع به‌سرعت به منزل کدخدا می‌رود و جریان را برایش تعریف می‌کند. کدخدا به او می‌گوید: هرچه زودتر از روستا خارج شو؛ چون صاحب آن خانه چهار پسر دارد که هیچ کس حریف آنها نمی‌شود و همین که متوجه قضیه شوند، خطر کشته‌شدن برای تو دارد. ملاعزیز فوراً حرکت می‌کند و قبل از طلوع آفتاب خودش را به تبریز می‌رساند و چون پی برده بود که منشأ این گرفتاری‌ها چیست، فوراً آن زن را که در خواست روضه کرده بود، نزد خودش فرا می‌خواند و جریان را برایش نقل و پارچه و پولی را که گرفته بود، رد می‌کند. آن زن هم قدری گریه می‌کند و خطاب به حضرت سیدالشهدا ﷺ می‌گوید که تو که نتوانستی پیراهن مرا در دست نامحرم ببینی، چگونه توانستی اهل‌بیت خود و دختران پیامبر ﷺ را در دست نامحرمان اسیر ببینی؟ وقتی آن زن می‌رود، دوباره افراد یکی پس از دیگری برای دعوت به روضه و منبر به او مراجعه می‌کنند و کار ملاعزیز دوباره رونق می‌گیرد.

۲-۵. مستند بودن روضه‌ها

از آقای حاج میرزاعلی محدّث‌زاده نقل کرده‌اند که در عتبات روضه‌ای خواند. وقتی از منبر پایین آمد، آشیخ محمدعلی کاظمی از ایشان پرسید: مدرک آن کجاست؟ ایشان یادش نبود؛ لذا گفت: من این را در جایی دیده‌ام؛ ولی الآن نمی‌دانم. خلاصه، این قضیه برای حاج میرزاعلی خوب تمام نمی‌شود. حاج میرزاعلی شب پدرش حاج شیخ عباس را در خواب می‌بیند و می‌گوید: من این مطلب را دیده‌ام؛ ولی نمی‌دانم در کجا ذکر شده؟ ایشان توصیه می‌کند که وقتی مطلبی می‌گویی، باید مدرکش در دستت باشد. وقتی بدون سند مطلبی نقل می‌کنی، چنین گرفتاری برایت پیش می‌آید. من این مطلب را در نفس المهموم در وقایع روز عاشورا، صفحه فلان نوشته‌ام، مراجعه کن.

حاج میرزاعلی از خواب بیدار می‌شود و به نفس المهموم مراجعه می‌کند و در همان صفحه مطلب را می‌بیند. بعد حاج میرزاعلی پیش آقای آشیخ محمدعلی کاظمی مسرود و ماجرای خواب را می‌گوید. آشیخ محمدعلی می‌گوید: پس الآن با هم برویم حرم تا من برای ایشان زیارت کنم.

۲-۶. بزرگداشت راویان روضه و احادیث

مرحوم حاج شیخ‌عباس قمی به طلبه‌ها توصیه کرده بود که وقتی می‌خواهید روایت بخوانید، با سند بخوانید و بدون ذکر سند، قال الصادق ﷺ نگویید. آقای احمدی میانجی در این باره قضیه‌ای را از مرحوم حاج شیخ عباس نقل کرده است که من به‌تناسب آن می‌خواهم قضیه دیگری را نقل کنم:

آقای حاج شیخ‌کاظم دامغانی از علمای بزرگ مشهد بود و اواخر تقریباً جزء علمای درجه اول مشهد محسوب مشد و بعد از آقای میلانی و بعضی دیگر، مطرح بود. ایشان می‌گفت:

خدمت آقای بروجردی آمدم و اجازه روایی خواستم. تعبیر دقیق آقای بروجردی یادم نیست، شاید فرموده بود که: من تاکنون اجازه کتبی نداده‌ام. آقای آشیخ کاظم گفت: شما اگر شفاهی هم مرحمت بفرمایید، کافی است. آقای بروجردی فرمود: بسیار خوب و شروع کرد سند خود را ذکرکردن: حدّثنی شیخی فلان، عن شیخه فلان، عن...، و حدود بیست ـ سی واسطه را از حفظ ذکر کرد تا به معصوم ﷺ برسد و می‌خواست روایتی را هم تبرّکاً با طریق خودش نقل کند تا اینکه رسید به: «قال الصادق ﷺ... » آشیخ کاظم می‌گفت: تا ایشان رسید به «قال الصادق ﷺ»، من منقلب شدم و نتوانستم تحمل کنم و بی‌اختیار گریه‌ام گرفت.

آقای احمدی میانجی هم از حاج شیخ عباس قمی نقل کرده است که ایشان در منزل خودش روضه داشت و خودش منبر رفت و در پایان خواست روضه بخواند. گفت: شما وقتی می‌خواهید روضه بخوانید، با سند بخوانید. علمای سلف زحمت کشیده‌اند و به گردن ما حق دارند و باید نامشان محفوظ بماند. نفس ذکر اسامی آنها در سند حدیث، قدردانی از آنهاست. سپس شروع کرد و سند خود به روایت را یکی یکی ذکر کرد تا رسید به «قال علی‌بن موسی‌الرضا ﷺ: یابن شبیب، إن کنت باکیاً لشیءٍ فابک للحسین‌بن علی‌بن أبی‌طالب ﷺ».[3] تا این را گفت، گویا در جمعیّت انقلابی ایجاد شد و مجلس یک پارچه گریه و ضجّه شد. (شوّال ۱۴۳۱)

۲-۷. تقوا و احتیاط نسبت به موقوفه روضه

حاج میرزامهدی زنجانی، هم خانواده‌اش بیت محترمی بود و هم خودش، آدم بزرگوار و محتاطی بود. از بعضی از منبری‌ها شنیدم: موقوفه‌ای برای روضه‌خوانی بود که تولیتش با وی بود. گاهی اوقات حاج میرزامهدی برای خرج‌های مربوط به روضه‌خوانی از آن موقوفه استفاده نمی‌کرد و به‌جای آن پول دیگری می‌داد و می‌گفت: چون فلانی به‌خاطر من آمده است نه روضه.

البته حاج میرزامهدی امکانات چندانی نداشت؛ ولی خیلی محتاط و متورّع بود. (ربیع‌الآخر ۱۴۳۲)

۲-۸. حسّاسیت نسبت به روضه‌های سخت و مکشوفه

با اینکه میرحامد حسین رحمه‌الله حدود شصت سال عمر کرد، اما آثار بسیاری از خود برجای گذاشت. علّتش حبّ و اخلاص او بود. حاج شیخ آقابزرگ در شرح حال میرحامد حسین، به‌نقل از یکی از خطبای عراق (ظاهراً آسید حسین خطیب) نوشته: من شنیده بودم، در مجلسی که میرحامد حسین حضور دارد، اهل منبر روضه‌های سخت را نمی‌خوانند. در جلسه‌ای من منبر بودم و نمی‌دانستم که در آنجا میرحامد حسین حضور دارد. شروع کردم به خواندن یکی از روضه‌های سخت، ناگهان از گوشه مجلس صدا بلند شد که توقف کنید. معلوم شد که میرحامد حسین غش کرده است. او چنین ارادت و حبّی به اهل‌بیت علیهم‌السلام داشت.[4]

• پی‌نوشت‌ها

۱. من آن آقا را نمی‌شناختم؛ ولی ظاهراً آقای انواری به او وثوق داشت. (ش)

۲. اگر کسی فضای امروز را با شرایط و اقتضائات آن روزگار یکی قلمداد کند، سخت در اشتباه است. کلید فهم این ماجرا درک شرایط عمومی عصر قاجار و همچنین جوّ خاص و الزامات خصوصی حاکم بر آن مجلس می‌باشد. در اینجا، یکی حرمت مرثیه با وجود شعار مجوس شکسته می‌شده (آن وقت ریش‌تراشی به‌صورت خاصی که این فرد دارا بود، قبح زیادی داشت)؛ دیگر اینکه اهل مجلس از نهی از منکر کوتاهی کردند و به‌جهت مراعات حال یک مقام و صاحب منصب اجرایی، تذکر واجب را ترک کردند و سوم اینکه سید صاحب‌نفسی در مجلس به غضب آمده و مجلس را ترک گفت و طبعاً غضب ایشان تأثیرگذار بود. (توضیح از مجله).

۳. شیخ صدوق، أمالي، المجلس ۲۷، ص ۱۳۰، ح ۵؛ شیخ صدوق، عیون أخبارالرضا ﷺ، ج ۱، ص ۳۰۰، ح ۵۸.

۴. حاج شیخ آقابزرگ طهرانی، نقباء البشر، ج ۱، ص ۳۵۰-۳۴۹: «حدثني الخل الصفي الحجة المغفور له الميرزا محمد الطهراني العسكري عن السيد حسين اليزدي الخطيب الحائري أنه قال كنت مسبوقا بأن السيد حامد حسين لا يطيق سماع المصائب المشجية التي جرت على جده الحسين وأهل‌بيته ﷺ ولذا لا تقرأ في محضره فاتفق يوماً أنه دخل الحسينية في لكنهو حين قراءتي ولم أشعر به وقرأت بعض المصائب واذا بالاصوات قد ارتفعت والكل يأمرني بالتوقف عن القراءة وبعد حين ظهر لي أن السيد قد غشي عليه هكذا كان المترجم في أعلى مراتب العلم والعمل والتقوى والورع بالاضافة الى جهاده المتواصل ترجم مجملا في (التجليات) بعنوان انه من تلاميذ المفتي محمد عباس وذكر أنه أهل لأن يكتب في سوانحه العمرية كتاب مستقل انتهى لكن المترجم توفى قبل أستاذه المذكور بقليل وطبعت مراثيه وهي سبعة عشرة قصيدة في (١٨٩٢ م) وألحقت في آخرها قصيدة واحدة في رثاء استاذه المفتى واعتذر هناك بأن مراثي المفتى بعد ما جاءت من العراق الى لكهنو فجزى الله العاملين في حقل الدين خير جزاء المحسنين انه أرحم الراحمين».

ادامه دارد...